هو العلیم

علت تمایز واقعۀ عاشورا نسبت به سائر وقایع

سِرّ شاخص بودن واقعۀ عاشورا

برگرفته از آثار:

حضرت علاّمه آیةاللَه حاج سیّد محمّدحسین حسینی طهرانی

و

حضرت آیةاللَه حاج سیّد محمّدمحسن حسینی طهرانی

قدّس اللَه سرهما

أعوذ باللَه من الشّیطان الرّجیم‌

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحِیم‌

الحَمدُ لِلّه ربِّ العالَمینَ

و الصّلاةُ و السّلامُ علیٰ سیّدِنا و نبیِّنا أبی‌القاسمِ محمَّدٍ

و علَی آلِهِ الطیّبین الطّاهرین‌

و اللعنةُ علَی أعدائِهم أجمَعینَ‌

فَقَالَ النَّبِیُّ (صلّی اللَه علیه و آله و سلّم)؛

إِنَّ لِلْحُسَیْنِ فِی بَوَاطِنِ الْمُؤْمِنِینَ مَعْرِفَةٌ مَکْتُومَة[[1]](#footnote-1)؛

 پیغمبر صلّی اللَه علیه و آله و سلّم فرمودند: یک معرفت پنهان در باطن مؤمنین نسبت به سیدالشّهداء علیه‌السّلام است

# علت تمایز واقعه عاشورا از سایر وقایع

 علّت اینکه عاشورا، عاشورا شد و از سایر حوادث ممتاز شد این است که وقایع در این روز به نحوی اتّفاق افتاد که تمام صفات و اسماء الهیّه در این روز از وجود آن حضرت به منصّه ظهور درآمد؛ مسئله فقط مسئلۀ شهادت نبود، کیفیت قضایا و حوادث و بیان مطالب و نحوه عمل آن حضرت و رعایت ظرائف و لطائف عالم تربیت و تزکیه و تذکیه، تماماً از وجود آن حضرت متجلّی شده بود.

 و به عبارت دیگر: اگر این قضیّه بدون حضور آن حضرت انجام می‌گرفت و سررشته تدبیر و اداره آن را فرد دیگری همچون حضرت أبی‌الفضل العبّاس و یا حضرت علیّ اکبر علیهما السّلام به دست می‌گرفت، دیگر عاشورا نبود، بلکه هویّت دیگری می‌یافت و خصوصیّات متفاوتی با این مسئله پیدا می‌کرد، گرچه نفس حوادث و ابتلائات فرقی نمی‌کرد؛ یعنی اگر همان زدن و کشتن و تشنگی و کوبیدن و قطعه‌قطعه کردن و انواع بلایا وارد کردن را ما در آن مشاهده نماییم، باز مسئله فرق داشت. در اینجاست که ما متوجّه می‌شویم سرّ مسئله در این است که زمام حوادث در روز عاشورا باید فقط به دست امام معصوم علیه السّلام باشد تا عاشورا، عاشورا شود و بر صفحۀ تاریخ تا ابد چون خورشید بتابد و دیگران را به دنبال خود بکشاند و از اقیانوس بی‌کران فیض خود همه را سر مست و سیراب نماید.

 و به همین جهت است که هیچ واقعه‌ای نظیر عاشورا نخواهد شد و این اسم را بر غیر آن واقعه گذاردن خطای محض است؛ چنانچه به فردی غیر از امام حسین علیه السّلام، حسین گفتن باطل و خرافه است. امام معصوم را نباید به غیر او تسری داد، و گفتن علیّ زمان و یا حسین زمان صد درصد غلط و موجب عقبات و تبعات است.[[2]](#footnote-2)

# تفاوت واقعه عاشورا با سایر جنگ‌های صدر اسلام‌

 در جریان عاشورا مسئله خیلی فرق داشت. رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم هم جنگ‌هایی داشتند ـ مُسلّماً رسول خدا از سیدالشهدا که بالاتر است ـ و امیرالمؤمنین علیه السّلام هم جنگ صفّین و هم جنگ جمل و نهروان داشتند؛ ولی مسئلۀ عاشورا باز با تمام اینها تفاوت دارد! در مسئلۀ عاشورا تمام افراد می‌دانستند که شهید می‌شوند؛ این است مسئله! تمام افراد می‌دانستند که زنده نمی‌مانند، با این‌حال، عبارت آنها این بود که: «اگر هزار بار ما را قطعه قطعه کنند و دوباره زنده کنند، ما دست برنمی‌داریم!»[[3]](#footnote-3) خب این یک لقلقه لسان و عبارتی نیست که همین‌طور بر زبان یک شخص بیاید؛ یعنی این چه واقعیّتی است که یک فرد آن را ادراک می‌کند و می‌فهمد و تا آخر می‌ایستد، و مسئله به هرجا که می‌خواهد برسد، برسد!

 انسان خیلی راحت می‌تواند مطالب احساسی را بیان کند، ولی بین آن مطالب تا واقعیّت خیلی تفاوت است، خیلی تفاوت است![[4]](#footnote-4)

 آقاجان شما خیال می‌کنید این افرادی که در زمان پیغمبر بودند و در جنگ‌هایی که با پیغمبر و در خود زمان پیغمبر بوده‌اند، همۀ اینها به بهشت رفتند؟!یا همۀ این افرادی که در زمان جنگ با امیرالمؤمنین علیه السّلام بودند و کشته شدند به بهشت رفتند؟! نه، این‌طور نیست! هر کسی که در در جنگ صفین در رکاب امیرالمؤمنین علیه السّلام کشته شده، باید ببینیم در هنگام کشته شدن چه نیتّی داشته؟! شاید نیتّش این بوده که امیرالمؤمنین علیه السّلام بر معاویه غلبه کند و این شخص حاکم کوفه شود، تمام شد دیگر! اتفاقاً تیر از آن‌طرف می‌آید و به این فرد می‌خورد و او را می‌اندازد و ما می‌گوییم از شهدا صفین. نه، از شهدای صفین نیست! ببینید چقدر قضیّه عوض شد این دیگر از شهدای صفین نیست؟!

 ولی در قضیّۀ عاشورا یک‌دست بود. ما واقعه‌ای در عالم وجود مثل روز عاشورا نداریم و نخواهیم داشت، که این‌قدر یک‌دست باشد! امام حسین علیه السّلام در روز عاشورا آمد مطلب را به حد اعلای خودش برد، اعلایی که مافوق آن وجود ندارد! حبیبش صد در صد، مسلم بن اوثجه صد در صد، حر بن یزید ریاحی صد در صد، همۀ اینها صد در صد بودند، همه خالص، همه پاک!

 همین حر بن یزید که آمد و توبه کرد، اگر خدا دوباره او را زنده می‌کرد، دوباره می‌آمد خودش را می‌کشت و اگر خدا برای بار سوم زنده می‌کرد، دوباره خودش را می‌کشت!

 آن شبی که امام حسین علیه السّلام در خیمه فرمود: «أَلا وَ إنِّی قَدْ أَذِنْتُ لَکُمْ فَانْطَلِقُوا جَمِیعًا فِی حِلٍّ؛ لَیْسَ عَلَیْکُمْ مِنِّی زِمَامٌ. هَذَا اللَیْلُ قَدْ غَشِیَکُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلا»[[5]](#footnote-5) آقا! از این تاریکی شب استفاده کنید و حرکت کنید. سراغ زن و بچّه‌های خود بروید و به آنها برسید. فردا ما کشته می‌شویم. شما هم بروید و زندگیتان را داشته باشید، البته هرکسی که اهل دنیا است، بفرماید! ما هم چراغ‌ها را خاموش می‌کنیم که موقع رفتن از ما خجالت نکشید. «هَذَا اللَیْلُ قَدْ غَشِیَکُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلا» تا شب به صبح نشده بگذارید و بروید!

 هر کسی بلند شد و حرفی زد؛ زهیر بن قین چه گفت؟! زهیر عرض کرد: «یا ابن‌رسول‌اللَه ما یک عمری زندگی کردیم حالا باید سر بزنگاه و رسیدن به نتیجه و مقصود، شما با ما این‌طور صحبت کنید؟!»[[6]](#footnote-6) من اگر جای زهیر بودم به امام حسین علیه السّلام می‌گفتم: «امام حسین خودتان را جای ما بگذارید چه می‌گویی؟! نه، ما این قضاوت را به خود شما واگذار می‌کنیم؟!»، آدم یک عمری در این دنیا زندگی کند و همان سر بزنگاه، همان سر جایی که خلاصه می‌خواهند نصیب را بدهند، همان‌جا امام به انسان بگوید: «برو پی کارت!» هم‌چنین چیزی می‌شود؟!

 مگر امکان دارد که انسان آن وقتی که دیگر به گنج رسیده و کلنگ آخر را که زده و دیگر گنج پیدا شد، این همه زحمت کشیده، این همه رفتن و گشتن و فلان و برویم گنج پیدا کنیم و چه کنیم و حالاکه به گنج رسیده یک‌دفعه راه خود را بکشد و برگردد؟! این باید خیلی آدم احمقی باشد، خیلی باید فرد نادانی باشد که به این جا رسیده است و برگردد؟!

 لذا اینها یک‌هم‌چنین مسئله‌ای را ادراک کردند معرفت پیدا کردند مگر می‌توانند دست بردارند؛ لذا به امام حسین عرض می‌کند: «اگر هفتاد بار، مرا هفتاد بار یا صد بار مرا، یا هزار بار مرا ـ در نظرم نیست ـ بکشند، بسوزانند و خاکسترم را به باد بدهند، دوباره زنده کنند، دوباره دست برنمی‌دارم»[[7]](#footnote-7)، چرا؟! چون مطلب را وِجدان کردم و احساس کردم و با تمام وجودم به این مسئله رسیده‌ام.

 در همان قضیّه افرادی هم بودند که به امام حسین گفتند: «ما با شما هستیم تا وقتی که احساس کنیم که شما غالب هستید، وقتی احساس کنیم که دیگر فایده‌ای ندارد آن موقع می‌رویم!» حضرت فرمودند: «میل خودتان است؛ می‌خواهید بروید یا باشید» لذا اینها اصلاً تا روز عاشورا هم حتی جنگیدند و رفتند و جنگ هم کردند! ولی به شهادت نرسیدند! وقتی دیدند که دیگر فایده‌ای ندارد، نزد امام حسین آمدند و گفتند: «الوعده وفا ما دیشب با هم قرار گذاشتیم، بیعت کردیم تا وقتی فایده داشته باشد، الآن فایده ندارد شما هم از حرفتان دست برنمی‌دارید» حضرت فرمودند: «نه، ما حرفی که زدیم یکی است، دیشب و الآن و سال گذشته ما یکی است، تفاوتی نمی‌کند؛ من که دیشب گفتم من کشته خواهم شد و شهید خواهم شد، شما برو!» او هم خداحافظی کرد و رفت، طرف رفت![[8]](#footnote-8)

 آیا این شخص در روز عاشورا می‌شد کشته بشود یا نه؟! بله می‌شد که کشته شود! بالأخره رفت جنگ کرد، در جنگ هم که نان و حلوا نیست، تیر است و شمشیر است و این شخص را امام حسین در واقعۀ عاشورا زنده نگه می‌دارد! شمشیر می‌خواهد بخورد ردش می‌کند که از آن‌طرف برود. تیر می‌خواهد بیاید ـ تیر هم می‌آمد ـ اما همین که تیر می‌خواهد برسد، از این‌طرف می‌رفت! این کارها را چه کسی می‌کند؟! امام حسین، چون حضرت با او بیعت کرده که تا این حد، چقدر این آدم باید خاسر و بیچاره باشد؟! او خبر ندارد! بنده خدا، تو که الآن شمشیر می‌زنی، آن کسی که در خیمه است تو را نگه داشته، همان او نمی‌گذارد که تو به شهادت برسی! آن وقت بیعت و پیمان می‌بندی چه‌کار می‌کنی؟! امام حسین علیه‌السلام تیر را از این‌طرف این شخص رد می‌کند که به او نرسد.

 از آن‌طرف طفل شش ماهه خود را که روی دست می‌آورد، او که از دور برای آمدن نشانه می‌گیرد، حضرت، این تیر را می‌آورد مستقیم صاف به گلوی فرزندش می‌خورد، هر دو را او انجام می‌دهد! البته آن طفل خودش خواست که به شهادت برسد.[[9]](#footnote-9)

 در قضیّه عاشورا تمام افراد یک‌دست بودند! این جاست که امام علیه السّلام می‌فرماید (و ای کاش ما می‌فهمیدیم که چه می‌فرمایند): «هُنا مُناخُ[[10]](#footnote-10) رِکابٍ و مَصارعُ عُشّاقٍ...؛ در این جا جایگاه افتادن و به زمین افتادن و در روی زمین قرار گرفتن بدنهای نفوسی است که اینها واله و شیدای امامشان هستند.» واله و شیدا؛ یعنی به کسی می‌گویند که دیگر وجودی را در خود نمی‌بیند که بخواهد برای آن وجود حسابی باز بکند.(اصلاً مرتبه عشق یعنی همین است) اینها این‌طور بودند! «لا یسبِقهُم مَن کانَ قبلَهم و لا یلحقُهم مَن بعدَهم».[[11]](#footnote-11) مثل اینها نه کسی تا به حال آمده و نه خواهد آمد! ما نه از پیغمبر در قضیّه بدر یک‌هم‌چنین چیزی شنیدیم که بدریون کسانی هستند: «لا یسبِقهُم مَن کانَ قبلَهم و لا یلحقُهم مَن بعدَهم» نه در أُحد، نه در در خندق، نه هیچ‌کدام ما، هیچ چیز ندیدیم!

 در جنگهای امیرالمؤمنین علیه السّلام نه در جنگ خیبر و نه در جنگ جمل ما ندیدیم، که حضرت این‌طور بگویند. مثلا در جنگ جمل، حضرت بگویند: «کسانی که در این جنگ جمل از ما کشته شدند کسانی هستد که «لا یسبِقهُم مَن کانَ قبلَهم و لا یلحقُهم مَن بعدَهم» ندیدیم! در جنگ صفین و نهروان ندیدیم، هیچ اینها را ندیدیم! فقط در قضیّۀ عاشورا یک‌هم‌چنین مطلبی آمده است. و این برای چیست؟!

 این برای آن مقدارِ کاملِ خلوص و مقدار کامل بروز و ظهور حقایق عبودیت و تسلیم است که در روز عاشورا از اصحاب امام حسین علیه السّلام ظهور پیدا کرده است به‌واسطۀ آن نور ولایتی که به آنها می‌خورد! وإلاّ اگر نمی‌خورد، نه! این‌طور نمی‌شد. و لذا در جنگ صفین این‌طور نیست که همۀ آنها شهید باشند، نه! دلیلی ندارد.

 جنگ صفین که بالاتر از جنگ زمان پیغمبر صلّی اللَه علیه و آله و سلم نیست؛ یک نفر رفت و از آن خر سفیدی که شخصی سوارش بود خوشش آمد، رفت جنگ بکند که او را بزند و بکشد و خر را بردارد و اتفاقاً طرف از بالا زد او را سَقَط کرد و انداخت. و بعد گفتند: «خدا رحمتش کند» حضرت فرمودند: «آقا این شهید راه خر شد. این شهید راه خدا نبود این رفت خر را بردارد، خر او را برداشت.»[[12]](#footnote-12)

 در جریان عاشورا هم‌چنین مسائلی را اصلاً ما نمی‌بینیم؛ یعنی ذهنیّت اصحاب نسبت به سیدالشهدا علیه السّلام ذهنیّتی بود که اگر هزار بار هم این قضیّه اتّفاق می‌افتاد، آن ذهنیّت عوض نمی‌شد. اگر شکست می‌خوردند، خدمت امام حسین علیه السّلام نمی‌آمدند و بگویند: «مگر تو امام نبودی، مگر تو قول و وعده ندادی؛ پس چرا این‌طور شد؟!» اگر تیری به آنها می‌خورد این حرف را نمی‌زدند، و اگر قضیّه‌ای خلاف توقّع آنها اتّفاق می‌افتاد این حرف را نمی‌زدند.[[13]](#footnote-13)

# فناء اصحاب سیدالشهدا در در ولایت آن حضرت‌

 یک زیارت هست که امام علیه‌السلام به اصحاب سیدالشهدا می‌فرمایند: «السَّلامُ عَلَیْکُمْ یَا أَوْلِیَاءَ اللَهِ وَ أَحِبَّاءَهُ السَّلامُ عَلَیْکُمْ یَا أَصْفِیَاءَ اللَهِ وَ أَوِدَّاءَهُ….بِأَبِی أَنْتُمْ وَ أُمِّی...»[[14]](#footnote-14) البتّه خب این مسئلۀ بأبی أنتم و أمّی، یک اصطلاح است که در مقام اظهار فوق‌العاده زائد محبت و نزدیکی و بزرگ‌داشت و تعظیم یک فرد، گفته می‌شود.

 ببینید چقدر این مسئله بالاست، و چقدر دارای اهمّیت است و اصلاً مسئله کجاست؟! چون این زیارت، زیارتی است که از ناحیۀ امام علیه‌السلام است و حضرت زیارت می‌کنند.

 یک روز در کربلا قبل از ایّام محرّم در خدمت مرحوم حدّاد صبح صبحانه خورده بودیم و مرحوم پدر بزرگ ما حاج آقا معین ـ خدا رحمت کند ـ هم آنجا بود.

 آن روز ایشان (مرحوم حاج آقا معین) یک سؤال می‌کند و به آقای حدّاد عرض کرد: «آقا، من دیشب رفته بودم و اصحاب سیدالشهدا را زیارت می‌کردم بعد در این زیارت فقره‌ای هست که حضرت به آنها می‌فرمایند: «بِأَبِی أَنْتُمْ وَ أُمِّی» پدر و مادر من فدای شما باد. این قضیه چطور می‌شود که امام بلند شود و جلوی اصحاب سیدالشهدا بیاید ـ حالا مراتب اصحاب هرچه می‌خواهد باشد ـ امام بیاید و در قبال آنها بایستد و وقتی زیارت می‌خواند، بگوید: «بِأَبِی أَنْتُمْ وَ أُمِّی»؟! قضیّه چیست؟!، آقا این فقره چیست؟ اینکه نباید برای امام باشد؟ این باید برای ما باشد، وقتی که ما آنجا می‌رویم این مسئله را مطرح می‌کنیم و به آنها این‌طور خطاب می‌کنیم؟!

 مرحوم آقای حدّاد این جواب را دادند و گفتند: این از امام است و امام هم خودش همین مطلب را به آنها می‌فرماید، به این دلیل که در جریان کربلا یک واقعه و یک حقیقت بیشتر حاکم نیست و آن واقعه و حقیقت سیدالشهدا است. همۀ اینها فانی هستند! دیگر حبیب بن مظاهری و مسلم بن عوسجه‌ای نیست! یک نفر است و او هم همان امام حسین است! همان سیدالشهداء است! این که الآن جدا هستند، این به‌خاطر این است که آن ابدان مطهّره بالأخره باید با خودِ بدن حضرت فرق داشته باشند. خب بالأخره اینها حساب و کتاب دارد. ولی در عالم واقع و در عالم معنا، همه در زیر یک خیمه هستند، آن خیمه، خیمۀ سیدالشهدا است؛ پس در واقع وقتی که شما به آن اصحاب خطاب می‌کنید، و آنها را مورد خطاب و مورد این کلمات مَکرمت‌آسا قرار می‌دهید، در واقع به سیدالشهدا خطاب می‌کنید. آنها [از هم] جدا نیستند؛ یک واقعیّت است، یک حقیقت است!

 ولی درعین‌حال گویا مطلب آن‌طورکه باید و شاید برای حاضرین و آنهایی که در آنجا بودند جا نیفتاده بود.

 شما ببینید یک عارف به جریان کربلا چطور نگاه می‌کند؟! می‌گوید: حبیبی دیگر در اینجا نیست، مسلمی در اینجا نیست، عابسی در اینجا نیست، همه یکی است، همه در تحتِ یک ولایت غرق هستند و همه در تحتِ یک ولایت فانی هستند. استقلال وجودی دیگر در میان آنها نیست، آنها همه جنبۀ ربطی پیدا کرده‌اند، نه جنبۀ استقلالی. جنبۀ حرفی پیدا کرده‌اند، نه جنبۀ اسمی. و جنبۀ حرفی که از خودش هویّت ندارد، هویّتش به طرفین این ربط بستگی دارد. این حرف‌های بنده نیست! اهل فضل نسبت به این مسائل که بنده می‌خواهم عرض کنم.توجه بیشتری دارند.

 از این واقعه باید به این کیفیت استفاده بشود. باید از این حادثه استفاده بشود ما از مجالس سیدالشهدا به هر مقدار که می‌توانیم باید مطلب ادراک بکنیم، به همان اندازه کسب نورانیّت کرده‌ایم، به همان اندازه! اگرنه، فرض کنید که مجلسی و فقط یک ذکر مصیبتی بود، فقط همین! خب آن به مقدارِ خودش است.

 از این فرصت باید استفاده بشود، از این ظرفیّت باید استفاده بشود، و به مکتب امام حسین و به مکتب سیدالشهدا باید نزدیک شد. اگر این‌طور باشد، آن‌وقت مشمول ادعیۀ و خطاب‌ها و این روایات و احادیثی که از ائمه راجع به احیای این مجالس است، خواهیم شد.[[15]](#footnote-15)

 اصحاب سیدالشهدا در روز عاشورا فانی در ولایت بودند و کسی که فانی در ولایت است دیگر خود را نمی‌بیند؛ دیگر نمی‌بیند با چه کسی می‌خواهد بجنگد یا برخورد کند، زیرا دیگر خودی نیست. یعنی در قضیّۀ عاشورا فقط یک نفر وجود داشت و آن سیدالشهدا علیه السّلام بود؛ حضرت ابا الفضل فانی در سیدالشهدا بود، حضرت علی‌اکبر فانی در سیدالشهدا بود، اصحاب سیدالشهدا همه فانی بودند و هیچ اختیاری از خود نداشتند. اگر حضرت می‌فرمود: برو، می‌رفت؛ صبر کن، صبر می‌کرد.[[16]](#footnote-16)

 مدیریّت روز عاشورا و جریاناتی که در آن روز اتّفاق افتاده، همۀ اینها به دست امام معصوم بوده است؛ امامی که به عکس ائمه قبل که مکلّف بودند تمام افراد را به‌سوی جهاد دعوت کنند ـ امیرالمؤمنین علیه السّلام مکلّف بود افراد را به‌سوی جهاد با بصره و معاویه دعوت کند، پیغمبر هم همین‌طور؛ هر کسی بیاید، منافقین هم بیایند. در جنگ صفّین یکی از فرماندهان لشکر امیرالمؤمنین همین شمر بن ذی‌الجوشن بود، و اتفاقاً ضربتی هم به او خورده بود.[[17]](#footnote-17) چه منافقینی در میان اینها بودند! مانند اشعث بن قیس‌ها که در همین جنگ صفّین منجرّ به شکست امیرالمؤمنین علیه السّلام شدند[[18]](#footnote-18) ـ سیدالشهدا علیه السّلام در روز عاشورا همه را از خودش می‌راند و می‌فرمودند: برای چه اینجا هستید؟ اینجا فقط شهادت است، و پیروزی در کار نیست!

# تبیین کلام سیدالشهدا: «من کان فینا باذلًا مُهجَتَه»

 امیرالمؤمنین مردم را دعوت می‌کردند که برویم معاویه را سرنگون کنیم، ولی سیدالشهدا می‌فرمودند: سرنگونی در کار نیست ـ سرنگونی ظاهری در کار نیست ـ بلکه مسئله، مسئلۀ شهادت است و من هم این راه را می‌روم؛ «من کان فینا باذلًا مُهجَتَه، و مُوَطِّنًا علی لقاءاللَه نفسَه، فَلْیَرحَلْ معنا.»[[19]](#footnote-19)

 راه حضرت این بود؛ و در منازلی که می‌ایستادند، تمام صحبت از شهادت بود؛ در إخباراتی که می‌دادند، همه حرف از شهادت بود؛ حتّی در شب عاشورا بیعت خود را از برادر و از پسر خودشان هم برداشتند. یعنی این‌قدر قضیّۀ عاشورا آزاد و حر و بدون هیچ گیری بود که حتّی حضرت چراغ را هم خاموش کردند و فرمودند: «این مردم با من کار دارند، با شما که کاری ندارند؛ من اینجا مطرح هستم.» حتّی به برادر و پسرشان هم گفتند.[[20]](#footnote-20) ولی آنها زبان حالشان این بود که: «عیب ندارد ما می‌رویم، ولی شما جایی را معرّفی بکن، ما هم می‌رویم، ما حرفی نداریم. کجا برویم غیر از اینجا؟ شما بگو کجا برویم، ما می‌رویم!» البتّه بعضی‌ها هم به نحوی مطرح کردند. یعنی شناخت آنها نسبت به مسئله این‌گونه بود! و این مسئله‌ای است که به همین آسانی در هرجایی نیست.

# باطل بودن مقایسه سایر وقایع تاریخی با قضیّۀ عاشورا

 لذا اینکه ما سایر معرکه‌ها را با عاشورا مقایسه کنیم، این صد درصد غلط است و اهانت به امام علیه السّلام و اهانت به مکتب است. سیدالشهدا از اول خلقتِ آدم تا روز قیامت یک نفر بود؛ ما دو حسین نداریم، ما حسین زمان نداریم.[[21]](#footnote-21) حسین زمان ما امام زمان علیه السّلام است. اگر همین روحیّه، همین ادراک، همین مشاعر و همین مظهریّت تجلّیات اسماء و صفات کلّیه حضرت حق در قالب انسان به همین کیفیت و بدون سر مویی تفاوت، بخواهد انجام بشود فرزندش امام زمان است و بس! بقیّه همه پیرو و شیعه و دنباله‌رو هستیم به مقدار فهممان. ولی امام حسین یکی بود، امیرالمؤمنین یکی بود؛ دو علی نداریم، علی واحد بود و دویی نخواهد آمد مگر آن امامی که بعد از او هست که او می‌شود علیّ زمان؛ یعنی الآن علیّ زمان ما حضرت بقیّةاللَه أرواحنا فداه هست و بس! حسین زمان ما الآن امام زمان است و بس! و این مسائل را خطبا و مبلّغین و وعّاظ باید رعایت کنند.[[22]](#footnote-22) انسان هر چیزی و هر مطلبی را نمی‌تواند بگوید؛ زیرا گاهی رعایت شخصیّت افراد جنبه حیاتی دارد و ما باید خیلی رعایت این مطالب را بکنیم، خیلی دقّت دارد! هر شخص به هر میزان از معرفت که رسیده باشد، باز مقام امام علیه السّلام مقام دیگری است.[[23]](#footnote-23)

# نادرستی مقایسۀ سایر شهدا با حضرت علی‌اکبر علیه السّلام‌

 روزی خدمت مرحوم آقا در مشهد به نماز جمعه رفته بودیم و در صحن موزه نشسته بودیم. یک نفر که در همان موقع هم یک مسئولیّتی داشت ـ خدا رحمتش کند ـ و منافقین بالأخره او را به شهادت رساندند، صحبت می‌کرد. این عبارت یادم است که می‌گفت: «ای حسین! اگر تو یک علی‌اکبر دادی ما هزاران علی‌اکبر در این جنگ دادیم! و اگر تو یک حبیب بن مظاهر دادی ما هزاران حبیب دادیم!» یک‌مرتبه مرحوم آقا فرمودند ـ البتّه بلند نگفتند و من از کنار شنیدم ـ: «خدا دهانت را از خاک پر کند!» ما هزاران علی‌اکبر دادیم؟! اگر تو یکی دادی ما هزار تا دادیم؟! این است؟!

 این جوان‌هایی که برای جبهه رفتند، همه مشمول رحمت الهی می‌شوند و همه با اصحاب سیدالشهدا قرین هستند، و خدا همه را رحمت کند. اینها جان و سرمایه‌شان را گذاشتند! واقعاً ما چه افراد صاف و پاک و بی‌غلّ و غشی را از دست دادیم و دشمن اینها را از ما گرفت؛ ولی حضرت علی‌اکبر چیز دیگری است! ما باید متوجّه این مسئله باشیم. بله، یک وقت همین‌طوری حرف می‌زنیم و شعر می‌خوانیم، در اینجا دیگر به همان مقدار اعتبار شعر و خطابه باید به آن کلمات توجّه کرد؛ اما یک وقت می‌خواهیم یک قضیّه و واقعیّتی را بیان کنیم، آنجا دیگر نمی‌شود در حریم ولایت شوخی کرد.[[24]](#footnote-24)

1. الخرائج والجرائح، ج ٢، ص ۸٤٢. [↑](#footnote-ref-1)
2. اسرار ملکوت، ج‌٢، ص ١٨١. [↑](#footnote-ref-2)
3. بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ٣٩٢؛ الارشاد، ج ٢، ص ٩١. [↑](#footnote-ref-3)
4. نفحات انس، ص ٤٦. [↑](#footnote-ref-4)
5. الإرشاد، ج‌٢، ص ٩١؛ إعلام الوری ج‌١، ص ٤٥٥؛ مناقب آل أبی طالب علیهم السلام ج‌٤، ص ٩٨؛ معاد شناسی، ج‌٢، ص ٤١: «آگاه باشید که من اجازه دادم به شما در رفتن، همۀ شما بروید و من گره بیعت را از شما باز کردم و دیگر تعهّدی بر شما ندارم. اینک شب است، سیاهی آن شما را از أنظار پوشانیده است، از این پوشش استفاده کنید و مانند شتر راهواری شب را برای سلامت خود استخدام کنید.» [↑](#footnote-ref-5)
6. الإرشاد، ج‌٢، ص ٩٢. [↑](#footnote-ref-6)
7. الإرشاد، ج‌٢، ص ٩٢؛ وَ قَامَ زُهَیْرُ بْنُ الْقَیْنِ الْبَجَلِیُّ رَحْمَةُ اللَهِ عَلَیْهِ فَقَالَ وَ اللَهِ لَوَدِدْتُ أَنِّی قُتِلْتُ ثُمَّ نُشِرْتُ ثُمَّ قُتِلْتُ حَتَّی أُقْتَلَ هَکَذَا أَلْفَ مَرَّةٍ وَ أَنَّ اللَهَ تَعَالَی یَدْفَعُ بِذَلِکَ الْقَتْلَ عَنْ نَفْسِکَ وَ عَنْ أَنْفُسِ هَؤُلَاءِ الْفِتْیَانِ مِنْ أَهْلِ بَیْتِکَ. [↑](#footnote-ref-7)
8. ابومخنف از عبداللَه بن عاصم الفایشی از ضحاک بن عبداللَه مشرقی روایت کرده‌است:

«وقتی دیدم یاران امام حسین علیه السلام کشته شدند و نوبت خانواده اش فرا رسید و تنها سوید بن عمرو خاتمی و بشیر بن عمرو حضرمی با آنها باقی ماند، به خدمت اباعبداللَه آمدم و گفتم: یابن رسول‌اللَه! یادت هست چه توافقی داشتیم؟ حضرت فرمود: «بله، یادم است، از تو بیعت برمی‌دارم. چگونه از دست این ارتش فرار خواهی کرد؟» ضحاک گفت: من اسب خود را در چادر پنهان کرده‌ام، به همین دلیل پیاده با آنها جنگیده‌ام. پس ضحاک بر اسب خود سوار شد و از میدان جنگ گریخت. [↑](#footnote-ref-8)
9. انساب الاشراف للبلاذری، ج ٣ ص ١٩٧؛ تاریخ طبری، ج ٤، ص ٣٣٩. [↑](#footnote-ref-9)
10. مُناخ؛ یعنی جایی که کسی به زمین می‌افتد، چه از اسب می‌افتد یا این که به زمین ساقط می‌شود. [↑](#footnote-ref-10)
11. خرائج و جرائح، ج ١، ص ١٨٤؛ کامل الزّیارات، ص ٢٧٠؛ بحار الأنوار، ج ٤١، ص ٢٩٥. [↑](#footnote-ref-11)
12. إحیاء علوم الدین الغزالی، ج ١٤، ص ١٥٦. [↑](#footnote-ref-12)
13. نفحات انس، ص ٤٧. [↑](#footnote-ref-13)
14. مصباح المتهجد، ج‌٢، ص ٧٢٢؛ «...السَّلَامُ عَلَیْکُمْ یَا أَوْلِیَاءَ اللَهِ وَ أَحِبَّاءَهُ السَّلَامُ عَلَیْکُمْ یَا أَصْفِیَاءَ اللَهِ وَ أَوِدَّاءَهُ... بِأَبِی أَنْتُمْ وَ أُمِّی...»‌ [↑](#footnote-ref-14)
15. شرح حدیث عنوان بصری جلسۀ ٢٠٣؛ قم/ شب ٢٨ ذی‌الحجه ١٤٣٢. [↑](#footnote-ref-15)
16. نفحات انس، ص: ٤٧. [↑](#footnote-ref-16)
17. وقعة صفین، ص ٢٦٨. [↑](#footnote-ref-17)
18. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به معاد شناسی، ج ٣، ص ٢٨٠. [↑](#footnote-ref-18)
19. کشف الغمة، ج ٢، ص ٢٩؛ بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ٣٦٦؛ لمعات الحسین، ص ٣٨. [↑](#footnote-ref-19)
20. الارشاد، ج ٢، ص ٩٢؛ لمعات الحسین، ص ٥٩؛ اللَهوف، ٩٠. [↑](#footnote-ref-20)
21. مجموعه آثار شهید مطهّری، ج ٣، ص ٤٣٥؛ ج ٢٤، ص ٧٩. [↑](#footnote-ref-21)
22. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به اسرار ملکوت، ج ٢، ص ١٥١ و ١٩٢؛ ج ٣، ص ١٤٣ ـ ١٤٦؛ مهر فروزان، ص ٤٠. [↑](#footnote-ref-22)
23. نفحات انس، ص ٤٧. [↑](#footnote-ref-23)
24. نفحات انس، ص ٥٢. [↑](#footnote-ref-24)